

ترانه علی دوستی، از روایت‌های فردی تا بن‌بست طبقاتی خرده‌بورژوازی و سرگردانی چپ‌های مستاصل
از ایدئال‌های خرده‌بورژوازی تا بازتولید شیء وارگی در ساحت اندیشه و پراکسیس

در این مقاله تلاش می‌کنم به شکل مارکسیستی به نقد و بررسی روایت ترانه علی دوستی، به‌عنوان یک سلبریتی، بپردازم و نشان دهم، گفتمانی که او نمایندگی می‌کند، چیزی جز بازتولید زندگی بیگانه و روزمره در شکلی کاملاً پست‌مدرنیستی در شکلی کاملاً عامیانه نیست. اگر بخواهم تصویری واقعی و انتقادی از صحبت‌های ترانه علی دوستی ارائه دهم، لازم است به‌عنوان یک منتقد اجتماعی، مثل همیشه، برخلاف همسویی پوپولیستی با این روایت، با تابوهای ذهنی پیکریافته در اذهان سوژه‌های ایدئولوژیک برخورد رادیکال کنم و تا حدود زیادی این تابوها را بشکنم، تا مخاطب به جای نشخوار ابتذال عامیانه به سمت تامل و تعمق برود.

من بر این باورم که رئالیسم انتقادی، در مفهومی که لوکاچ از رئالیسم بسط داده است، تاکنون بهترین ابزار برای بازنمایی حقیقت پشت‌پرده‌ی واقعیت اجتماعی و عریان‌کردن جوهر پدیده‌هاست؛ اینجاست که رئالیسم انتقادی با روش دیالکتیکی پیوند تنگاتنگی با رئالیسم انتقادی دارد. روشی دیالکتیکی روشی است، که رابطه‌ی بین جزء و کل را در ارتباطی تنگاتنگ با بازنمایی کلیت و تناقضات اجتماعی هر عصر ممکن می‌سازد.

روایت ترانه علی دوستی در مستندی که پگاه آهنگرانی از زندگی او ساخته و در تلویزیون بی‌بی‌سی منتشر شده است، نمود بارز روایت خرده‌بورژوازی در بن‌بست رئال‌پولیتیک بورژوازی و خرده‌بورژوازی است. در این روایت، شکلی از فمینیسم روزمره، آن هم در سطحی‌ترین و عامیانه‌ترین فرم خود، تنها با اتکا

به تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی خود فرد، جایگاه یک بازخورد انتقادی و متکی بر تامل و تعمق با در نظر گرفتن جایگاه فرد در ارتباط با اجتماع را گرفته است.

در این مستند قابل روایتی به شدت فردگرا و شخص محور (من من کن)، جای روایت مبارزه و خیزش توده‌یی را گرفته است و جنبش همه‌گیر و توده‌یی زن زندگی آزادی را تا حد یک روایت سطحی و فردی تقلیل می‌دهد. در این روایت که چیزی جز بازنمایی ایدئال‌های ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی به عنوان یک شبه‌طبقه‌ی در حال سقوط بیش نیست، ترانه علی‌دوستی به شکلی کاملاً سلکتیو از زاویه‌ی دید یک زن خرده‌بورژوازی دارای مزیت‌های طبقاتی بالا جای بازنمایی مبارزه انسان‌های تحت‌ستم و کلیت واقعیت اجتماعی مقاومت علیه رژیم فاشیست اسلامی را می‌گیرد.

بخش زیادی از افرادی که با فرهنگ و هنر انتقادی، تاریخ اندیشه و تاریخ مباحث مربوط به رئالیسم انتقادی بیگانه‌اند، این روایت سلکتیو، ایندیویدوالیستی و پست‌مدرن فردمحور را روایت خود قلمداد می‌کنند، بدون آنکه بدانند این روایت نه روایت آنان، بلکه روایت خرده‌بورژوازی در بن‌بست است. خرده‌بورژوازی در ایران در یکی دو دهه‌ی گذشته چنان دچار سقوط جایگاه اقتصادی شده است، که از یک طرف امکان بازگرداندن دوران گذشته برایش تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد و بخشی از خرده‌بورژوازی از ترس انقلاب دست به دامان فاشیسم، افسانه و اسطوره شده است و از طرف دیگر بخش وسیعی از این طبقه‌ی خرده‌بورژوازی که هنوز فاشیست نشده است اما امید خود را در بورژوازی لیبرال می‌بیند، دیگر امکان مهاجرت هم ندارد، چون با گسترش فاشیسم در کشورهای اروپایی و آمریکای آخرین گزینه‌ی خرده‌بورژوازی ایرانی برای نجات خود هم ظاهراً غیرممکن به نظر می‌رسد. اینجاست که بخشی از این طبقات میانی بریده از اصلاحات به ناچار به جنبش زن زندگی آزادی پیوستند.

روایت ترانه علی‌دوستی حتی در حد روایت رمان‌های بورژوازی قرن نوزدهم نیز نیست، رمان‌هایی که کشمکش‌های عصر خود را از زاویه‌ی نقل سرنوشت فردی مطرح می‌کردند؛ رمان‌هایی که نمود بارز «بی‌خانمانی استعلایی» سوژه‌ی بورژوازی بودند، همان‌طور که لوکاچ در نظریه‌ی رمان می‌نویسد. این

روایت تنها یک روایت روزمره از یک ذهن شی‌واره است که نمی‌تواند حتی به اندازه‌ی یک میلی‌متر فراتر از واقعیت شبه‌انضمامی برود. در این روایت، فردیت متورم خرده‌بورژوازی جایگاه روایت مقاومت جمعی کارگران، زحمتکشان و دیگر اقشار اجتماعی در خیزش ژینا علیه فاشیسم اسلامی را می‌گیرد.

گویی این ترانه علی‌دوستی و امثال او هستند که به‌عنوان سوژه‌های منفرد خرده‌بورژوازی تاریخ می‌سازند و جنبش‌های اجتماعی را به حرکت درمی‌آورند، و نه برعکس. اینجاست که قدرت خارق‌العاده‌ی ایدئولوژی، جای واقعیت اجتماعی در جریان را می‌گیرد و واقعیت اجتماعی به‌عنوان یک شبه‌واقعیت انضمامی پدیدار می‌شود. اینجاست که در این خوانش برهم‌کنشی فرد و جامعه جایی ندارد. فرد به‌عنوان یک موجود انتزاعی دیده می‌شود که از بیرون مسائل اجتماعی روی دنیای بیرونی تاثیر می‌گذارد.

جالب این است که برخی از «چپ‌ها» و خودکمونیزست‌پنداران شبه‌پروگرسو از طیف‌های رنگارنگ موسوم به کمونیزم کارگری، چپ‌های مدافع باب‌آواکیان موسوم به م‌ل‌م و غیره این شکل از روایت به‌شدت نئولیبرالی را—که نانسی فریزر آن را نوعی «نئولیبرالیسم پروگرسو» می‌نامد—به مراتب افراطی‌تر از نئولیبرال‌های وطنی پوشش داده و تمام‌قد از آن حمایت می‌کنند، بدون آنکه ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی این روایت شبه‌پروگرسو را بشناسند.

منصور حکمت، به‌عنوان رهبر جریان کمونیزم کارگری و کسی که از سوی این جریان لقب «مارکس زمانه» را گرفت، در تمام زندگی‌اش نه کانت را خواند، نه شیلر، نه هگل و نه دیگر متفکران برجسته‌ای چون گوته، توماس مان، برتولت برشت و جورج لوکاچ. بی‌دلیل نبود که حکمت، زمانی که درباره مهم‌ترین شاعر متفکر تاریخ ایران، احمد شاملو، اظهارنظر کرد، دیدگاهی به‌شدت مبتذل و دور از هرگونه دانش تحلیلی ارائه داد که نه تنها درست نبود، بلکه نمود بارز جهالت در حوزه ادبیات و هنر بود.

شاملو برخلاف اظهارات حکمت در آن مطلب در مورد موضع نگرفتن حزب کمونیزست کارگری در مورد شاملو، هم عضو حزب وحدت کمونیستی بود و هم در آثارش تلاش می‌کرد به‌شکلی انتقادی و رئالیستی، پیوستگی میان امور

عمومی و امور خاص را در چارچوب کلیت اجتماعی بازنمایی کند؛ او همچنین یک مبارز انقلابی بود که توانسته بود از خلاقیت زبانی و هنری به بهترین شکل برای نمایش واقعیت اجتماعی بهره گیرد.

طرفداران منصور حکمت، شاملو را به‌گونه‌ای نادرست رد می‌کنند، اما از ابتذال نتولیرالی و پست‌مدرنی دفاع می‌کنند که هیچ چیزی درباره واقعیت اجتماعی نمی‌گوید. حتی یکی از رهبران حزب حکمتیست، سیاوش دانشور، در دفاع از ترانه علی‌دوستی مقاله نوشته و مدعی است که «میلیون‌ها ترانه» در ایران وجود دارد. آیا روایت شاملو یا روایت ترانه علی‌دوستی بازنمایی انقلابی‌تر واقعیت اجتماعی است؟

ترانه علی‌دوستی ادعا می‌کند، از اصلاح‌طلبی عبور کرده است. اما پرسش اساسی این است که آلترناتیو او برای شرایط کنونی و آینده‌ی ایران چیست؟ آیا او از آلترناتیوهای لیبرالی و پروغرب نیز عبور کرده است؟ پاسخ بر اساس گفته‌های خودش، نه است.

او آزادی را در چارچوب مناسبات تولید سرمایه‌داری می‌بیند؛ مناسباتی که چیزی جز دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی علیه طبقه کارگر نیست. بر اساس گفته‌های خود شخصی‌اش در این برنامه علی‌دوستی نه مدافع پایان ستم، استثمار و فقر است و نه خواهان نفی کلیت نظام سلطه.

ترانه علی‌دوستی از زندگی در "دنیای آزاد" صحبت می‌کند. اگر زندگی در چارچوب سرمایه‌داری لیبرال، آزادی است، پس آزادی حقیقی چیست؟ در گفتمان ترانه علی‌دوستی، جایی برای نقش و جایگاه مقاومت طبقه‌ی کارگر در دی ۹۶ و آبان ۹۸، کشمکش‌های طبقاتی، اعتصابات کارگری، بازنمایی دست‌فروشان و زندگی کارگران در مناطق پایین‌شهر تهران و حاشیه کشور نیست. همچنین جایی برای گفتمان رهایی ملی از ستم‌ملی، برای اقوام تحت‌ستم چون کرد، ترک، عرب، گیلک و بلوچ دیده نمی‌شود.

در گفتمان ترانه علی‌دوستی، جای بازنمایی کسانی که روزانه برای تأمین معیشت خود تن خود را می‌فروشند و هزاران انسان تحت ستم هستند، خالی است. ممکن است کسی بگوید که او فعال سیاسی یا رهبر حزب نیست و فقط

یک سلبریتی است؛ این توجیهی لیبرالی است، اما بحث من این مسائل نیست. بحث من این است که نشان دهم از درون گفتمان ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی، نه رهایی انسان تحت ستم ممکن است و نه انقلابی به سرانجام می‌رسد؛ و هم‌سویی تاکتیکی با روندهای ضدانقلابی، نئولیبرال و پست‌مدرن از سوی کسانی که خود را مدافع سوسیالیسم و کمونیسم قلمداد می‌کنند، اگر حماقت نباشد، شارلاتانیسم و عادی‌سازی ابتذال است.

روایت فردگرایانه، لیبرال-فمینیستی و پست‌مدرن ترانه علی‌دوستی، در حقیقت هیچ حرف جدیدی جز بازگو کردن مسائل روزمره در روزنامه‌های زرد، یعنی بازتولید ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم در لفافه واژه‌های لیبرالی و به ظاهر انقلابی، ندارد. این روایت اولترایدئولوژیک ممکن است خود را ضدایدئولوژیک قلمداد کند، همان‌طور که پست‌مدرنیسم و نئولیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژیک‌ترین ایدئولوژی‌ها از روز اول خود را دشمن ایدئولوژی (بخوانید دشمن مارکسیسم) می‌دانستند.

پست‌مدرنیسم اعلام کرده بود که دوران روایت‌های بزرگت (روایت مارکسیستی) به سر رسیده است و الان دوران روایت‌های کوچک است. روایت ترانه علی‌دوستی به عنوان یک سلبریتی و یک فرد غیرمتشکل و غیرمتحزب ظاهراً روایت کوچک به نظر می‌رسد، اما این روایت وقتی توسط مدیای امپریالیستی به شکل سیستماتیک برجسته می‌شود و به یک روایت عمومی بخش عظیمی از جامعه تبدیل می‌شود، آن موقع این روایت‌های کوچک پست‌مدرن دیگر کوچک به نظر نمی‌رسند، بلکه همانند روایت روئیت خمینی در ماه توسط همین بی‌بی‌سی به روایت غالب تبدیل می‌شوند و وقتی یک روایت به یک روایت انحصاری "اپوزیسیون" تبدیل شد، آن موقع شکست دادن این روایت به به ظاهر کوچک در یک جنگ هژمونیک و گفتمانی، آن هم موقعی که تو غیرمسلح و طرف مقابل تا دندان مسلح به مدیاست، تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد.

عبور ترانه علی‌دوستی از اصلاح‌طلبان حکومتی، اما عبور از گفتمان رفورمیستی نیست؛ یعنی او از نفی اصلاح‌طلبان حکومتی به گفتمان انقلابی و

سوسیالیستی نرسیده است، همان‌طور که اکثریت قریب به اتفاق جریان موسوم به برانداز نیز به این نتیجه‌گیری نرسیده‌اند.

اگرچه ترانه علی‌دوستی، بسان بخش زیادی از مردم عادی، به‌طور غریزی و نه بر اساس تعمق در ماهیت ضدانقلابی جریان اصلاحات، امید خود به اصلاح‌طلبی را به ظاهر از دست داده است، اما چون به نتیجه‌گیری تئوریک و انقلابی برای پیشبرد انقلاب و رهایی از تمام اشکال سلطه انسان در چارچوب نظام سوسیالیستی نرسیده است، عملاً راه دیگری جز بازتولید رئال‌پولیتیک موجود ندارد.

بخش زیادی از این خرده‌بورژازی، زمانی از اصلاح‌طلبان حکومتی عبور کرد که ناکارآمدی دوم خرداد، شکست مفتضحانه جنبش سبز و «نرمش قهرمانانه» بنقش را با خیزش دی‌نود و شش در شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگر تمامه ماجرا» تجربه کرد. اما این عبور، نتیجه آگاهی طبقاتی و تحلیل سوژکتیو نبود، بلکه کاملاً غریزی و مبتنی بر مشاهدات روزمره بود. قیام آبان‌نود و هشت و خیزش ژینا بازار اصلاح‌طلبی را کسادتر کرد و بخش زیادی از اصلاح‌طلبان قدیمی را تبدیل به "برانداز" کرد.

به همین دلیل، این عبور نه به‌عنوان نفی جمهوری اسلامی و سیستم کاپیتالیستی (شیوه تولید سرمایه‌دارانه) بلکه در همسویی با جریان مشابه جمهوری اسلامی، یعنی بورژوازی نئولیبرال و پروغرب، رخ داده است. این دقیقاً همان ایدئال طبقه خرده‌بورژوازی است که به هدف نهایی تبدیل شده است.

بهترین ایزار برای شناخت ماهیت پدیده‌های اجتماعی و بازنمایی‌شان در هر عصر و شرایطی، نه اتکا به تجربه‌ی بی‌واسطه، نه غرق شدن در رویاپردازی و اسطوره‌سرایی شاعرانه، نه با روش ریاضی و پوزیتیویستی، بلکه انتزاع و تعمق و تأمل فلسفی برای پی بردن به ماهیت پدیده‌ها و در قالب مفاهیم است.

این را مارکس در مورد شناخت ماهیت کالا می‌نویسد. بهترین روش هم روش دیالکتیکی است، که می‌تواند قوانین پشت پرده‌ی واقعیت انضمامی را تشریح و تحلیل کند و ذات جهان وارونه‌ی مبتنی بر استثمار را نه به‌عنوان یک پدیده‌ی طبیعی بلکه به‌عنوان شکلی از طبیعت ثانوی مبتنی بر استثمار و توحش قابل

روئیت کند. رهایی از طبیعت ثانوی، یعنی رها شدن از طبیعی شدن سرمایه‌داری به عنوان یک طبیعت بیگانه، نه از طریق بازگشت به طبیعت اولیه و رومانتیسیسم، بلکه از طریق عبور از طبیعت ثانوی برای شکل دادن به یک طبیعت سوم در قالب انقلاب سوسیالیستی برای حرکت به سمت کمونیسم است. سوسیالیسم نه بازگشت به گذشته، بلکه الغای مناسبات سرمایه‌داری به نفع یک جامعه‌ی مبتنی از هر گونه ستم انسان بر انسان، ستم انسان بر طبیعت، روابط کالایی و فетиشیستی، جامعه‌ی فارغ از بیگانگی انسان از انسان و انسان از محیط اجتماعی و محصول تولید خود و رهایی از انواع و اشکال ستم جنسیتی، ملیتی، نژادی، آریستوکراتیک، حاشیه و مرکز و غیره است.

آیا ترانه علی‌دوستی دیدگاه طبقاتی پرولتاریا برای عبور از سرمایه‌داری را نمایندگی می‌کند و خواهان استقرار سوسیالیسم از طریق یک انقلاب اجتماعی است؟ خیر! آیا او مدافع فمینیسمی است، که خواهان پیوند زدن رهایی تمام زنان را به رهایی تمام طبقات و اقشار تحت‌ستم پیوند می‌زند و رهایی زنان را در سطح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی/هنری و در سطح بازتولید اجتماعی جستجو می‌کند. بر اساس گفته‌های خود او خیر. آیا او خواهان یک انقلاب رادیکال اجتماعی علیه جمهوری اسلامی با سوژگی طبقه‌ی کارگر است؟ خیر؟ پس توی چپ‌نمای خود کمونیست‌پندار چرا به سیاه‌لشکر جنبش خرده‌بورژوازی و ضدانقلاب یک جریان لیبرال امپریالیست پروغرب تبدیل می‌شوی، اگر خودت دیدگاه طبقاتی خرده‌بورژوازی نداری!

تلاش بی‌بی‌سی و دیگر رسانه‌ها برای بازنمایی این گفتمان ضدانقلابی و عامیانه تلاش برای به شکست کشاندن انقلاب سوسیالیستی است، همانطور که تلاش بی‌بی‌سی و روند ضدانقلاب بورژوازی در سال پنجاه و هفت برای نمایش عکس خمینی در ماه تلاشی برای شکست دادن هژمونی سوسیالیستی در ایران بود. اینجاست که فعال سیاسی کمونیست و انقلابی لازم است به جای نشخوار ادبیات طبقه‌ی بورژوازی حاکم و در تبعید، با اتکا به رئال‌پولیتیک انقلابی هژمونی بورژوازی را شکست دهد، به جای اینکه به سیاه‌لشکر ارتجاع پست‌مدرن و نئولیبرالی تبدیل شود. ضدانقلاب فاشیستی خمینی یک شبه‌انقلابی‌گری پست‌مدرن بود. ضدانقلابی‌گری نئولیبرالی امروز خرده‌بورژوازی چه در کالبد

Hassan Maarefipour حسن معارفی پور

ترانه علی دوستی‌ها، چه در کالبد نرگس محمدی‌ها و چه در قالب تاجزاده یک
ضدانقلاب تمام عیار پست‌مدرن علیه سوسیالیسم است.

هایدلبرگ

دسامبر 2025